

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که مطرح شد راجع به بیع صبی و بقیه‌ی معاملات صبی عرض کردیم مرحوم نائینی تحقیقی را فرمودند که چون نسبتا جمع و جور بود و خلاصه‌ی بحث بود بیشتر متعرض کلام ایشان شدیم بعد از کلمات مرحوم شیخ قدس الله سره ایشان اول راجع به کتاب صحبت کردند که آیه‌ی مبارکه را آوردند و بعد هم متعرض قواعدی شدند که به اینکه مثلاً این چه شامل بقیه‌ی بیع به نحو وکالت از طرف ولی یا وکالت بدهد به ولی، می‌شود یا نه.

عرض کردم مطالبی که ایشان در آنجا فرمودند انصافاً اجمالاً بد نیست اما خوب مشکل این است که قبولش مشکل است، یعنی فرضی را که ایشان فرمودند فرض خوبی است مطلبی که ایشان فرمودند که خودش نمی‌توانست بیع را انجام بدهد نمی‌تواند وکیل بشود و نمی‌تواند وکیل هم بکند، این برای آیه‌ی خودش برای مورد خودش خوب است، لکن عرض کردم مسأله‌ای که در فقه مطرح است این نیست که وکالت از ولی بگیرد یا به کسی دیگری وکالت بدهد این نیست، مطلب ایشان درست، لذا ما مطلب ایشان را به صورت مطرح کردیم که درست است اگر جایی معلوم شد که این حق قابل انتقال نیست وکالت در آنجا معنا دارد، تمسک به اطلاقات وکالت و نیابت درست است شرحش را دادیم احتیاج به تکرار بحث ندارد.

اما بحث سر این نیست، بحث سر این است که اصولاً عقد صبی باطل است بیعش باطل است، نمی‌خواهد حالا وکالت باشد، فرض کنید حالا فضولی، مال خودش را فضولی فروخت، مردی است که ممیز است رشد دارد، بچه‌ای است قبل از سن بلوغ، آن وقت ولی می‌آید می‌بیند این درست است اجازه‌اش را می‌دهد فرق نمی‌کند فضولی هم هست آن را هم شامل می‌شود.

چون آن بحث می‌خواهد این طور بگوید صبی درست نیست اصولاً عقدش بما هو عقد درست نیست، اینکه ایشان می‌گوید در مال خودش نمی‌تواند تصرف کند وکالت هم نمی‌تواند بدهد وکالت از غیر هم نمی‌تواند بگیرد، اینها محل بحث نیست این مطالبی که ایشان فرمودند

از بحث خارج است، درست است اما ربطی به ما نحن فیه ندارد، آن که ربطی به ما نحن فیه دارد این است که تصرفات صبی مثل عقد، عقد بیع، عقد اجاره، عقد نکاح، چند دفعه عرض کردم اخیرا در میان اهل سنت نمی دانم مشهور هست یا نه دیدم بحثش را، اقوالش را هم دیدم اما الان یادم نیست در مغنی لابد دارد، که زن نمی تواند عقد نکاح بخواند نه برای خودش نه برای کسی دیگر، زن دیگر هم به او وکالت بدهد که عقد نکاح بخواند گفتند زن نمی تواند بخواند، خوب بچه هم نمی تواند بخواند مشکل خاصی ندارد.

بحث سر این قسمت است که آیا ما دلیلی برای این مطلب داریم یا نه، و مخصوصا مساله ی بیع، چون این مساله ی بیع یک مشکل اساسی دارد حالا آن بقیه ی فروع رهن و اینها کم اتفاق می افتد و کمتر محل بحث است، بیع مشکل اساسی دارد از یک طرف اینها قبول کردند رفع القلم عن الصبی از یک طرف سیره ی مستنده که بچه ها می روند جنس می خرند اینها مسلم است، لذا بعضی ها آمدند گفتند که این صیغه را به محقرات بزیم، سیره را که نمی شود انکار کرد، خود ما اینقدر بچه ها را فرستادیم رفتند جنس خریدند، غرض اینکه یا بچه می رود معامله ای را انجام می دهد لازم نیست در مال خودش یا ایشان وکیل بگیرد، حالا آن مسائل بعدیش است.

آنچه که الان هست آیا از مجموعه ی آن آیه ای که ایشان ذکر فرمودند وابتلوا الیتامی، آیا در می آید که نیست؟ و عرض کردم که اهل سنت هم به این تمسک نکردند حالا ایشان مطالبی را فرمودند عرض کردم اهل سنت عمده اش رفع القلم است و عده ای از آنها هم گفتند که حدیث صحیح نیست، اما بدون شک حدیث تلقی به قبول شده است، این حرف را چند بار عرض کردم، وایلی هذا ذهب جمهور الفقهاء، در این کتاب فتح الباری شرح صحیحی بخاری حافظ بن حجر نوشته است راست هم می گوید از همان قرن اول، عرض کردم احتمال دارد یک مقدارش هم به خاطر انتشار این مطلب در کوفه از امیرالمومنین بود، چون عرض کردم کرارا کرارا تکرار کوفه معروف بود که فتاوی عبدالله بن مسعود و کلمات امیرالمومنین هست، این مطلب را در کوفه نقل کردند شواهدش هم بیان کردیم راوی معروفش را هم در کوفه است در کوفه ایشان نقل کرده است، و بعید نیست

بالاخره اینقدر این برای امیرالمومنین قوی بوده که حتی بخاری دو بار این را آورده است و عن علی ، حدیث را به عنوان حدیث قبول نکرده است لکن این کلام را از علی با دو متن مختلف در دو جای صحیح بخاری نقل کرده است، انصافاً نمی‌شد اینها را انکار کرد از آن طرف سیره از آن طرف این حدیث و از آن طرف جمهور فقهاء قائل به این شدند که این عقد و ایقاع و اقرار صبی نافذ نیست این ربطی به مال صبی هم ندارد.

پس این تمسک ایشان به آیه‌ی مبارک که ما هم یک توضیحاتی را عرض کردیم انصافاً ربطی بما نحن فیه ندارد به درد بحث ما نحن فیه که اصلاً عقد از صبی، عقد بیع، اجاره، از صبی واقع می‌شود نمی‌خورد. بحث این است، اینهایی که ایشان فرمودند ربطی به وابتلوا الیتامی ندارد. این راجع به این قسمت.

واما السنة ، این که کتاب بود و روشن بود که ربطی ندارد، واما السنة فطوائف ، الأولى ما دل علی جواز امر الیتیم که مرحوم شیخ هم اینها را آورده است، جائز امره ، یعنی جواز امر یتیم بعد الاحتلام ، البته شیخ اشکال کرد که جواز معنایش بطلان نیست ممکن است مثل فضولی متوقف به اجازه باشد.

الثانیة ما دل علی رفع القلم عنه

دل نه حالا ماشتمل علی رفع القلم ، دل نمی‌گویند ، دل یک جایی می‌گویند که لفظی باشد و معنایی داشته باشد این خود متن روایت است دل ندارد .

الثالثة ما دل علی أنَّ عمده وخطئه واحد .

اینها را خواندیم دیگر هم مکاسب را خواندیم و هم از کلمات دیگر اصحاب را خواندیم، آنچه که الان در اینجا اضافه دارد که می‌خواهیم بخوانیم که قبلاً خوانده نشده است این قسمتش را می‌گوییم .

أما الطائفة الأولى فالإستدلال بها غیر مفید

دیگر آقایان بعداً مراجعه کنند.

وَأَمَّا الطَّائِفَةُ الثَّانِيَّةُ

عرض کردیم محور بحث در دنیای اسلام روی رفع القلم است این اشتباه نشود این محور بحث است.

أما الثانية فالحق دلالتها على كونه مسلوب العبارة ،

ایشان قبول می کند این مطلب را همان مطلبی که گفت ذهب إليه جمهور فقهاء الإسلام ایشان قبول می کند ...

فإنَّ الظاهر من قوله عليه السلام رفع القلم عنه ... ببیند این رفع القلم ما هو المتعارف بين الناس والدائر على ألسنتهم من أنَّ

فلاناً رفع القلم عنه ولا حرج عليه وأعماله كأعمال المجانين فهذه الكلمة كناية عن أنَّ عمله كالعدم ورفع عنه ما جرى عليه

القلم فلا ينفذ فعله ولا يمضى عنه وما صدر عنه لا ينسب إليه .

به او نسبت داده نمی شود، این مطلبی بود که ایشان فرمودند، ما دیگر عین عبارت ایشان را هم خواندیم که دیگر کم و زیاد

نشود این مطلبی بود که ایشان فرمودند. اولاً با تفسیری که ما دیروز در بحث تبادل عرض کردیم، عرض کردیم یک بحث

عرف عام است یک بحث عرف خاص است عرف قانونی است یک بحث عرف شریعت مقدسه هست یک بحث هم عرف فقهاء

است این دائره على السنة الناس اینکه ایشان می گوید ما هو المتعارف بين الناس، این مرادشان کدام عرف است، عرف عمومی

را ما کرارا مرارا عرض کردیم تعبیر رفع اصلاً این را من در اول بحث عرض کردم، یکی در حدیث رفع داریم که آن

ها محل کلام بود یکی هم رفع القلم داریم هر دو محل کلام هستند، به این نمی گویند متعارف بين الناس الدائر على السنّتهم،

وقتی دو مورد استعمال شده و هر دوی آنها هم شبهه دارد مثلاً رفع عن أمتی اصلاً این شبهه را دارد که آن شش گانه یا نه

گانه که ذکر شده است اینها در روایات متعدد بوده امام صادق یک جا جمع کردند ، خوب زمان امام صادق این اصطلاح بوده

است بله اما این معنایش این نیست که زمان پیغمبر هم بوده باشد.

این ما هو المتعارف این کلمه‌ی اول ایشان است ، ما هو المتعارف بین الناس والدائر علی السنتهم .

وقتی که به کار برده نشده چطور الدائر علی السنتهم حالا آقایان می‌گفتند اضطراد ، حالا اضطراد که ندارد ثانی و ثالث هم

ندارد نه اینکه اضطراد هم ندارد ، دقت فرمودید ؟ بعد نکته‌ی اساسی‌تر این نبود، نکته‌ی اساسی‌تر این بود که آیا ثابت شد

پیغمبر این تعبیر را فرمودند، تعجب است از مرحوم نائینی، ایشان رفتند در مقام استظهار که عرف این معنا را می‌فهمد، خیلی

خوب عرف این معنا را می‌فهمد ثابت بشود که پیغمبر این معنا را فرمود، اگر ثابت نشد دیگر حالا متعارف علی السنه الناس

چه فایده‌ای دارد ؟

این مطلبی را که مرحوم نائینی فرمودند عرض کردم دائر بر السنه فقهاء هست در تذکره علامه آمده در خیلی از کتب هم آمده

است اما این ثابت نیست که حدیث پیغمبر باشد، آقای خوئی هم می‌گوید منجر نیست بحث انجبار مطرح نیست ثابت سلیس

باشد حالا بگوییم انجبار دارد یا ندارد.

علی ای حال این مطلبی را که مرحوم آقای نائینی فرمودند که این مطلب فهمیده می‌شود بله عرض کردم درست است این

مطلب فهمیده می‌شود لکن دو تا مشکل دارد یکی اینکه چون این عبارت نظیر ندارد مراد این باشد از آن طرف هم شبیه این

عبارت در روایات اهل بیت آمده لا حد علی مجنون این اگر لا حد باشد احتمالا مراد از قلم ، قلم حدود باشد یعنی قلم به

اصطلاح مواخذات و حدود و تعزیرات و این چیزها مراد باشد، این که مراد رفع قلم مطلقا باشد نه ، چون من برای احترام به

ایشان کل عبارت ایشان را خواندم .

بعد ایشان عرض کردم مرحوم شیخ هم اشکل کرد که این رفع قلم به معنای مواخذه است این اشکال شیخ بود، عرض کردیم

مراد مرحوم شیخ از مواخذه در اینجا و عقوبت در حدیث رفع یعنی احکام جزائی بعد می‌بینیم که به جای مواخذه، احکام جزائی

می‌گذارند. این تعبیر عام بگذارید چون احکم جزائی که شد عمومیت دارد الان احکام جزائی مختلف داریم مثلا فلان شخص

یک کاری کرد می گویند تا یک سال مطبش تعطیل است، این هم حکم جزائی است، مثلاً تا دو سال حق سفر ندارد، اینها همه احکام جزائی است.

مواخذه به ذهنمان می آید که عبارت از شلاق و زندان و این جور چیزها باشد، نه کلیه احکام جزائی مراد است، کلیه احکام جزائی که مترتب می شود بر این سه طایفه برداشته شده است. این یک مشکلی است که در اینجا مرحوم نائینی می فرمایند. پس بنابراین اینکه حالا بر فرض هم این حدیث باشد مراد از این حدیث چیست عرض کردیم از مواخذه بگیریید تا پایین، یعنی مثلاً اگر بگوییم این لباس هم شست این شستن حساب نمی شود، اگر مثلاً فرض کنیم به اینکه هر عملی از او صادر شد حتی مثلاً الان عده ای در بعضی از معاصرین دیدم اسم نمی برم آنها هم نوشتند افعال و عبادت صبی تمرینی است. این را مرحوم نائینی هم دارد ایشان دارد اشاره می کند که کسانی که قائل شدند به تمرینی بودن عبادت صبی نکته اش همین حدیث رفع قلم است.

یکی از حضار: این در جایی است که تعبد بگیریم یعنی حدیث رفع قلم را وارد شده بدانیم.

آیت الله مددی: خوب ایشان می داند، این اشکال بنده بود به خود من برنگردانید.

یکی از حضار: این که فرمودید هیچ فعلش اثر ندارد این از فرمایش خود شما بود.

آیت الله مددی: بله خوب من عرض کردم من پنج تا ... مرحوم نائینی دو، سه احتمال داده است من پنج احتمال عرض کردم.

حالا ایشان می گویند که یخص ... ایشان استظهارش این است که یخص القلم بالفعل الذی لم یکن موضوعاً بذاته لأنّ الظاهر من هذا الحديث الشريف، که چه عرض کنم، أنّ الأفعال التي تترتب عليه الآثار لو صدرت من البالغ العاقل المستيقظ فهي إذا صدرت من الصبي ومثله فلا أثر لها، وأما الأفعال التي تترتب عليه الآثار من دون فرق بين الإلتفات وغيره، یعنی مثل شستن و اینها دیگر مرادش نیست، آنها خارج بشود.

ومن غير فرق بين الإختبار وغيره

آزمایش بخواهیم بکنیم یا نه .

فهذه خارجة عنه تخصصاً

یکی از حضار: اختیار ظاهراً باید باشد .

آیت الله مددی: اختیار یا اختبار ؟

یکی از حضار : اختیار

آیت الله مددی: بله إختبار هم من خیال کردم چون ذیل آیهی ابتلوا بوده خیال کردم اختبار است.

الان این نسخه‌ی ما هم چون به هر حال نسخه‌ی افست است گاهی کم و زیاد دارد ، اختیار باشد.

فهذه خارجة عنه تخصصاً فعلى هذا لا يشمل الحديث مثل الإلتلاف والجنابة .

ظاهراً اگر جنابت است یا جنایت است؟

یکی از حضار : جنایت .

آیت الله مددی: آخر بعد دارد بل مطلق الحدث والجنابة ، دو مرتبه تکرار کرد ؟

یکی از حضار : الموجبة للدية دیگر

آیت الله مددی: نه الموجبة للدية نه قبلش چیست ؟ الإلتلاف وال...

یکی از حضار: مطلق الحديث والجنابة الموجبة للديه

آیت الله مددی: می دانم قبل از این ...

یکی از حضار : جنابت می خورد .

آیت الله مددی: فلا يشمل الحديث مثل الإلتلاف والجنابة .

یکی از حضار : حاج آقا احتمالاً اینها از اینها حروفچینی کردند اینها اشتباه کردند .

یکی از حضار: نه حدث منظورش اتفاق است دیگر ...

آیت الله مددی: نه حدث اگر مثلاً فرض کنید بولی ازش صادر شد دیگر متوضی نیست، آخر این عبارتی که اینجاست حالا من این جور فهمیدم لا یشمل الحديث مثل الإلتلاف والجنابة بل مطلق الحديث والجنابة الموجبة للدية. این کلمه جنابت را یک بار نوشته یا دو بار

چاپ کرده است؟

یکی از حضار: هر دو تا را نوشته و هر دو تا را جنابت.

یکی از حضار: بحث صبی است جنابت معنا نمی دهد.

آیت الله مددی: یعنی با دخول به اصطلاح نه با انزال.

علی ای به ذهن من اینطور آمد چون از آن راه هم جنابت حاصل می شود.

به هر حال هو اعلم بما قال حالا نسخه ای من که جنابت نوشته، تصویر نمی شود در انزال بله خوب اگر انزال شده که دیگر بالغ است، اما با دخول چرا تصویر می شود، به هر حال لا یشمل الحديث چون اطلاق، حالا اولی جنابت دومی جنابت بود باز بهتر می شد چون حدث، عطف را حدث کرده است.

بل مطلق الحدث والجنابة الموجودة

این دومی که جنابت است واضح است الجنابة الموجبة للدية، آن اولی را نفهیدم چیست، حالا می فهمیم.

یکی از حضار: آن هم به قرینه ای اتلاف جنابت باید باشد.

یکی از حضار: اصل بر تاسیس است دیگر نه بر تاکید.

آیت الله مددی: والمطلق الحدث، آخر مطلق حدث والجنابة الموجبة.

یکی از حضار: استاد اصل بر تاسیس نیست که اینجا جنابت باشد، با جناس هم این جوری آورده باشد.

آیت الله مددی : ببینید شما باز به اصل مراجعه کردید این اصول شما با هم متعکس است مشغول بحث های خودتان باشید. اصلا اصل نداریم آقا این اصول را بگذارید کنار خودتان را خسته نکنید اینقدر این کتب قدیم از این اصول نوشتند که آدم خنده اش می گیرد.

علی ای حال من نفهمیدم به هر حال اما مطلب ایشان قابل تصور است، اگر حدث را جنابت می نوشت بهتر بود، والجنایة الموجبة للدية جدا بود این بهتر بود.

یعنی می خواهد بگوید اگر صبی بول کرد الان با طهارت نیست عملی را که مربوط به طهارت است نمی تواند انجام بدهد راست هم هست، مگر اینکه اصولا از باب تکلیف نباشد آن بحث دیگری است.

وعلى هذا لا يرد المناقشة.

بعد ایشان متعرض اشکالات مرحوم شیخ انصاری شده اند چون شیخ انصاری سه تا اشکال به حدیث رفع کرد اشکال اولش این است که مراد قلم مواخذه است احکام الوضیة لا تختص بالبالغین وبعد لا مانع إلى آخره .

بعد ایشان جواب می دهد که مراد قلم مواخذه است.

أما فی الأولى التي مرجعها إلى إختصاص الرفع بالأحكام التکلیفیة دون الوضیة لما أوضحنا فی الأصول فی حدیث الرفع .

ایشان چون عرض کردم متأسفانه آنچه که ما الان داریم یک حدیث رفع در اصول داریم رفع القلم هم در فقه داریم دیگر سومی ندارند این حدیث را مشکل کرده است، البته آن یکی هم وضع دارد ان الله تجاوز عن امتی هم دارد، ان الله وضع عن هذه الامه تعابیر مختلف دارد آن حدیث هم تعابیر مختلف دارد، اما رفع القلم این یکی است ، آن هم تعابیرش این شکلی نیست .

من أن الرفع التشريعی یصح تعلقه بالأمر الخارجیة من دون توقف على تقدير المؤاخذه وغيرها .

مرحوم نائینی قدس الله نفسه آنجا در حدیث رفع این مطلب را توضیح دادند چون مرحوم شیخ هم دارند آقایان یک بحثی دارند که مثلا اگر حکم خورد به یک موضوع خارجی باید یک چیز تقدیر باشد، مثلا حرمت علیکم أمهاتکم مثلا نکاح یک چیزی و الا مادر که نمی شود حرام بشود ، یکی چیزی باید باشد.

آن وقت اینجا هم آمدند همین را شبیه همان بحث اینجا کردند.

رفع عن أمتی الخطاء

خوب خطا که در امت هست این که معنا ندارد ، با اینکه خطا در این امت وجود دارد اکراه وجود دارد آن وقت لذا می گویند یک چیزی را باید در تقدیر بگیریم، مواخذة مثلا عقوبت مثلا یک چنین چیزی.

مرحوم نائینی می گوید در اصول ثابت کردیم که نه رفع ممکن است به خود او بخورد ببینید .

تعلقه بالأمر الخارجية رفع بخورد به خود خطا به خود نسیان بخورد به خود اکراه

من دون تردید توقف علی تقدیر المؤاخذة أو غيرها والرفع التشريعی يقتضی رفع جميع الآثار .

واگر رفع تشریعی شد همه ی آثار را بر می دارد تمام آثار را از بین می برد.

وفي المقام يمكن تعلق الرفع بنفس القلم .

شما نمی خواهد بگویید مواخذة

أی رفع قلم جعل الأحكام عنه سواء كانت موجبةً للمؤاخذة على مخالفتها كالأحكام التکلیفیة أم لم تكن كالوضعية

این خلاصه ی مناقشه ی ایشان، بحث سر این نیست که حتما ما بخواهیم حتما دنبال تقدیر باشیم که حالا ایشان می گوید تقدیر عقوبت باشد، من عرض کردم حدیث رفع معروف نکته ای که درس دارد این است که آنجا عرض کردم بعضی از علمای معاصر نوشتند که آنجا مفادش مفاد لیس تامه است ، یعنی اکراه نیست یعنی در امت اکراه نیست، ظاهر حدیث مفاد لیس ناقصه است و نه تامه.

رفع عن امتی

وقت عن آمد به معنای این است که این لیس ناقصه است، یعنی این اکراه دیگر از امت برداشته شد آن وقت این معنایش این است که یعنی این اکراه برای امت نیست وضع هم آمده خدا از امت این را برداشته است، اکراه را برداشته است ، این اکراه را برداشتن خطا را برداشتن این لازمه اش این نیست که حتما تقدیری باشد که ایشان مواخذة گرفته است، این اصلا لسان این حدیث در جایی است که یک

.....
فعلی به انسان نسبت داده شده است، می خواهد بگوید در حال خطا آن فعل به او نسبت داده نمی شود نه اینکه فعل نیست، فعل او نیست، دو بحث است .

یک بحث این است که فعل نیست شما مثلاً افطار کردید خطاء در ماه رمضان حواستان نبود غذا خوردید یک دفعه می گوید اصلاً غذا خوردن محقق نشده است این می شود مفاد لیس تامه ، یک دفعه می گوید نه مال شما نیست ظاهر حدیث رفع این است.

ولذا اگر این تصور بشود این مطلبی که مرحوم نائینی فرمودند در نمی آید آن که در می آید این است که فعلی که در حال خطا و اکراه و نسیان باشد فعل تو نیست مراد این است رفع عن امتی لذا این مناسب نیست، به شما نسبت داده نمی شود یک نفری با ماشین از چراغ قرمز رد شد پلیس او را گرفت گفت شما نگاه کنید یک نفر بیاید پشت سر من نشسته هفت تیر گرفته که از چراغ قرمز رد بشوم. ببینید فعل این هست ، ایشان از چراغ قرمز رد شده اما عصیان و تمرد بر نظام نیست،

یکی از حضار : همان رفع مواخذه می شود دیگر .

آیت الله مددی: احسنتم احکام جزائیه .

این فعل شما نیست ، و این را هم که گفتم مواخذه از آیه گرفتند ربنا لا تؤاخذنا إن نسينا أو أخطئنا ومخصوصاً اینها آمدند گفتند که این حدیث رفع یک جا از پیغمبر صادر نشده است، چند تا بوده امام جمع کردند که پیغمبر اینها را گفت و عرض کردیم شواهدی هم ارائه کردیم که این هفتم و هشتم و نهم در روایت اهل سنت جدا جدا هم آمده است، حالا دیگر این جایش دیگر حدیث رفع نیست باشد در محل خودش .

و مرحوم نائینی حدیث رفع را اولاً معتبر دانستند عرض کردیم تقریباً در این اصول متاخر شیعه که بعد از وحید بهبهانی است خوب عده ای حدیث رفع را مثل مرحوم صاحب مستند نراقی و اینها صحیح دانستند شیخ هم چون شاگرد نراقی است و واضح است شیخ دارای مبانی رجالی نیست، مرحوم شیخ هم حدیث را روی الصدوق فی الصحیح ، دیگر چون مرحوم شیخ گفت روی الصدوق فی الصحیح آقایان هم روایت را صحیح گرفتند.

روایت حدیث رفع عرض کردیم اسانید متعدد دارد یک حدیث رفع ثلاثی است که سندش صحیح است بقیه اسانیدش مشکل دارد، مشکلات فنی هم دارد بیشتر هم مشکل فهرست است دیگر جایش اینجا نیست که جای خودش بحث می شود. و بعدش هم عرض کردیم حدیث رفع موردش همین که الان شما اشاره فرمودید موردش همان احکام جزائی است یعنی جایی که فعل موضوع آثار جزائی نمی شود.

اگر این حالات نبود این حالاتی که مثل ... این شش حالت فعل برای ایشان هست اما موضوع احکام جزائی نیست بله در کتاب احکام عامدی دارد که عرض کردم حدیث رفع را به لحاظ دلالت اهل سنت در بحث اصول در مجمل و مبین آوردند به نظرم در معالم هم باشد حالا آقایان نگاه کنید چون معالم را خیلی وقت است دیگر نگاه نکردم به نظرم در مجمل و مبین معالم هم دارد، این در کتب اصول در بحث مجمل و مبین که این حدیث رفع مجمل است.

عامدی می گوید نه این حدیث روشن است مراد نفی عقوبت است اصلا می گوید این روشن است، مجمل هم نیست، این مبین است من به نظرم حق با ایشان است مطلب واضح است، آن وقت مرحوم نائینی با این مقدمات و اتعاب نفس آخرش نتیجه می گیرند که از حدیث رفع نفی حکم ظاهرا استفاده می شود و برائت شرعی را با حدیث رفع ثابت می کنند و ایشان هم یک مبنایی دارند حالا بعضی از مبانی ایشان هم قشنگ است، ایشان می فرمایند برائت شرعی مفادش نفی حکم ظاهرا است لازمه اش نفی عقوبت برائت عقلی مفادش نفی عقوبت است قیح اعقاب بلا بیان، لکن لازمه اش نفی حکم ظاهر است. این دو متعکس هم هستند، مفاد برائت شرعی نفی حکم ظاهرا است لکن لازمه اش نفی عقوبت است برائت عقلی مفادش نفی عقوبت است قبل اعقاب بلا بیان لکن لازمه اش نفی حکم ظاهرا است، این دو تا را این جوری نسبت دادند.

وما عرض کردیم مفصلا حدیث رفع ربطی به نفی حکم ظاهرا ندارد مضافا به ضعف اسنادش یعنی روشن نیست مشکل سندی دارد و تشویش متنی هم دارد اضافه ی بر تمام آنها یک مشکل دیگری هم دارد که نفی حکم ظاهرا از تویش در نمی آید این مطلبی را هم که ایشان فرمودند نفی حکم ظاهرا لازمه اش نفی عقوبت است درست است این مطلب صحیح است اگر حکم نبود عقوبت هم نیست این

مطلب ایشان درست است، آن دومی که فرمودند درست نیست، نفی عقوبت لازمه اش نفی حکم باشد نه چون ممکن است نفی عقوبت به خاطر لطف باشد تلافی و تفضل الهی باشد، نکات دیگری باشد، این که حکم نیست ظاهرا نه .

اصولا در این جور چیزها لوازمش ظاهر نمی شود، شما نفی عقوبت را ببینید، لذا ما برائت عقلی را اصلا این جور برائت را معنا کردیم حکم تا به مرحله ی وصول به مکلف نرسد موضوع احکام جزائی نمی شود و لذا برائت را به عنوان اصل عملی قبول نکردیم چون ایشان هم گفت شنیدم شما برائت را قبول نمی کنید نه به عنوان اصل عملی قبول نکردیم .

چون اصل عملی عرض کردیم معیارش این هست که شما فرض کنید موضوعتان را جهل به واقع ندارید و در ظرف جهل به واقع چیزی جعل بشود اینجا بحث جهل به واقع داریم اما چیزی جعل نکرده است سیره ی عقلائی داریم نیازی به جعل نداریم این سیره ی عقلائی این هست که احکام یک مرحله ای دارند به نام تنجز یا اصول مکلف یعنی حکم فی نفسه داعویتش قوی نیست داعویتش وقتی می شود که به مکلف برسد تا به مکلف نرسیده آثار جزائی برش بار نمی شود این شد برائت.

و این سیره ی عقلا است می شود این سیره را هم عوض کرد بگوید نه آقا شما حتی اگر احتمال هم دادید دنبال احتمال بدو انجام بده تا یقین داشته باشید نیست دیگر ، اما آن که الان متعارف است با سیره ی عقلا این است تا حکم به مکلف نرسد کافی برای تنجز نیست ابلاغ حکم مساوی با تنجز نیست یک مرحله ی بعدیش تنجز است، تنجز مرحله ای است که مکلف با حکم رابطه پیدا می کند این رابطه باید یک رابطه ی معقولی باشد احتمال و اینها کافی نیست یک رابطه ای باشد که روشن باشد واضح باشد حالا به هر نحوی که می خواهد باشد اماره باشد قطع باشد، روشن شد ؟ اگر شما رابطه پیدا نکردید احکام جزائی بار نمی شود، دیگر آن حکم منجز نیست.

حکم منجز نبود موضوع احکام جزائی نمی شود آثار جزائی ندارد، این ربطی به اصالة البرائة ندارد بلکه اصالة الاحتیاط اصل است چون فرض بر این است که شما می دانید یک قطره ی خون افتاد نمی دانیم در این لباس یا در آن لباس یا در آن ظرف و علم به آن مطلب داریم به خصوصیات جهل داریم اینجا نفس شما ابداع می کند، ما همیشه می گوئیم اصول عملیه نوعی ابداع است ، یا شارع این ابداع را به شما می دهد یا شما خودتان ابداع می کنید ، شما خودتان ابداع می کنید هم این نجس است و هم آن.

ولذا یک بحث معروفی هم آقایان دارند در عروه هم دارند که ملاقی به عهد اطراف نجس نمی‌شود، که آقایان گفتند چرا خوب شما از هر دو طرف اجتناب باید بکنید اما لباس شما به یکی از دو طرف خورد چرا نجس نمی‌شود، ما توضیح دادیم که آقایان وجوهی را ذکر کردند ما خیلی راحت جواب دادیم گفتیم دو طرف کل واحد نجس ابداعی است، نجس ابداعی منجس نیست، آن نجس واقعی منجس است، نجسی که شما در ذهنتان درست می‌کنید این منجس نیست این سرایت نمی‌کند این هم جوابش خیلی راحت است چون آن راه را ما راحت رفتیم مسالهی ملاقی احد اطراف هم کاملاً واضح شد چرا چون کل واحد من الاطراف نجس ابداعی هستند شما درست کردید. و نجس ابداعی منجس نیست آن نجسی که منجس است نجس واقعی است، لذا اگر با هر دو طرف ملاقات کرد نجس است چون با نجس واقعی ملاقات کرده است، دو طرف نجس واقعی است اما کل واحد نجس ابداعی است نجس ابداعی هم منجس نیست دیگر به آن حرفهایی هم که آقایان می‌زند احتیاجی نداریم.

به هر حال این مطلبی را که مرحوم نائینی اینجا فرمودند در حدیث رفع هم اینجا فرمودند این مطالب در محلش گفته شد که صحت ندارد و حدیث رفع موردش به حدیث رفعی که اهل سنت دارند ... البته یک حدیث رفعی داریم سندش هم صحیح است درش آثار دارد یعنی رفع آثار دارد لکن در آن حدیث رفع شبهه تقیه بود والتفصیل موكول الى محله .

بعد ایشان یک مقدار زیادی متعرض مرحوم شیخ شدند و مناقشات با شیخ که حالا دیگر نسخه‌ی خاصی ندارد فلان اشتراک غیر البالغ مع البالغ فی الأحكام الوضعیة التي هی محل البحث كعقد الصبی أول الكلام بل المشهور عدمه .
راست است مشهور بین اهل سنت هم هست در شیعه هم مشهور شده است ، لکن به حدیث رفع .
نعم یشرکان فی مثل الإلتلاف ونحوه وأما إلی آخره .

این مطلب را ایشان خواسته و انما حدیث رفع قلم را مسلم گرفتند عرض کنم که آقای خوئی که غالباً مناقشات سندی می‌فرمایند اینجا ساکت شدند مثل اینکه مسلم گرفتند .

وأما الثالثة ... دیگر من عرض کردم قسمت‌هایی از آن را نمی‌خوانم چون بخواهیم شرح بدهیم و اینها طول می‌کشد.

مراد ایشان از ثالثه آن طائفه‌ای که می‌گویند عمد الصبی و خطئه واحد مرادش از ثالثه این است.

طائفه سوم فدالتها علی أن أفعاله القصدی خیلی جور در نمی‌آید خیلی عربی نیست، دلالتها علی أن أفعالها القصدی کالفعل الصادر عن

غیره بلا قصد واضحة نعم ممکن دعوی ورودها فی مورد خاص وهو باب الدیات .

آقای خوئی به مرحوم نائینی نسبت دادند که کفارات را هم گفته نمی‌دانم حالا اینجا ایشان دارد عنوان الکفارات ، انصافاً مشکل است

عمد الصبی و خطئه واحد ارتباطش به کفارات مشکل است .

للكفارات أيضاً وعدم شمولها لجميع أفعاله كالعقود .

یکی از حضار : فرمودید قصدی یعنی باید قصدیه باشد دیگر درست است ؟

آیت الله مددی: بله واضح است دیگر خیلی ملا نقطی نشوید .

وذلك لأنّ الخطاء والعمد این مطلب ایشان را بنده هم توضیح دادم دیگر احتیاجی به تکرار نیست عرض کردیم ظاهر این عبارت عمد

الصبی و خطئه واحد این هست که اگر یک حکمی در لسان دلیل مورد عمد یک اثر داشت مورد خطا یک اثر داشت این در باب صبی

یکنواخت است اما مثلاً می‌گوید کتب علیکم الصیام این دیگر خطاء و عمد ندارد در این جهت نیست، بعد ایشان متعرض این شده بل

تزیل بعضها بقوله تحمله العاقله ، بعد ایشان می‌گویند مگر اینکه مطلق بگیریم که شامل دیات یا غیر دیات هم بشود .

لا يجبر لكن بگوید ذیل دارد لا یوجب حمل الاخبار المطلقة إلى باب الجنایات

بعد ایشان آمده باز مرحوم نائینی مثل مرحوم شیخ نعم هذا مضافاً إلى ما ورد فی روایة أبی البختری عن علی علیه السلام أنه کان یقول المجنون والمعتوه الذی لا یفیک والصبی الذی لم یبلغ عمدها خطاء یحمله العاقله وقد رفع عنهم القلم .

بعد ایشان راجع به این حدیث بحث کردند که این قد رفع فإنّ قوله قد رفع بمنزلة العلة که مرحوم شیخ هم داشتند و آنجا هم نخواندیم بعد یک شرحی راجع به این مطلب دارند و عرض کردم خیلی برای ما تعجب آور است از مرحوم نائینی خوب وقتی نوشتند این آقای ابوالبختری کذاب من اکذب البقیه حالا بیاید مثلاً روی حدیث او بحث بکند و آثار برای حدیث او آیا علت است معلول است آیا چه بگوییم چه عرض کنم ؟

بعد دیگر وارد یک عبارتی هم از مرحوم شیخ نقل می کند و مناقشه می کند بعد ایشان یک مقدار زیادی در باره همین حدیث تحمله العاقله موردا من قوله متعرض این بحث همین روایت می شوند یعنی اگر روایتی باشد که آیا درست هست یا نه .

إلى أن قال لا وجه لإلتزام المصنف بتعلق الرفع بالمؤاخذة

عرض کردیم این مشکلش این است که این حدیث وقتی ابهام پیدا کرد حالا حدیث بودنش هم که خیلی مشکل دارد خود معنایش هم ابهام پیدا کرد نمی شود ، اختصاص دارد به مواخذة .

ثم تعميمها للآثار الدنيوية ثم تمسكه بإطلاق الرفع لما إذا صدر الفعل من الصبي بإذن الولي فإنّ التمسك بالإطلاق في هذا المقام من الغرائب على مذهب من إختار من أنّ التقابل ...

دیگر من بخواهم این را شرح بدهم که تقابل بین اطلاق و تقييد ملكه و عدم ملكه است دیگر از محل کار ما خارج می شود دیگر من

همه ی عبارت ایشان را نخواندم ...

فتلخص مما ذكرناه أنَّ قصد الصبي كالعدم وفعل العمدى خطأ لا مؤاخذه عليه ولا دية فى ماله ولا يلزمه بالإقرار ولا حد عليه ولا تعزير

حتى تعزير هم برداشته می شود ولا تعزير على أفعاله

آن وقت ایشان گیر کرده چون روایت دارد که امیرالمومنین در باب سرقت دست بچه ها را روی زمین می کشیدند اثر انگشت ها را

ولو قام دليل على أنه يعزر فليحمل على التأديب

که این به عنوان حکم شرعی نیست به عنوان ادب است ولذا ایشان می گوید لو والا يتمرن الطفل على الفعل المحرم نعم لو ثبت لزوم

تعزيره فى مورد ثبوت الحد على البالغ لكان ثبوت هذه العقوبة من أثر فعله القصدى

خوب مرحوم نائینی ملتفت شده که اگر در این تعزیر در جایی آمده که برای بالغش حد هست دیگر در اینجا تادیب نیست من می خواستم

بخوانم برای همین که این التفات لطیفی است از مرحوم نائینی ، می گوید این تعزیرات برای تادیب است تادیب یعنی بچه عادت نکند

لکن می گوید اگر فرض کنید تعزیر در جایی آمد که در بالغ حد است این دیگر تادیب نیست این یک نوع تعبد خاص است این خیلی

لطیف است من می خواهم عادت بکنید به دقت این نشان می دهد دقت نائینی را من عمدا این عبارت را خواندم که بگویم خیلی نائینی

دقیقا وارد مطلب شده است.

تادیب را یک جا می گیریم تعزیر را یک جای دیگر می گیریم حسابش فرق می کند، اگر در بالغ مثلاً در سرقت که در بالغ قطع دست است می گوید نه در سرقت طفل این کار را می کنیم این دیگر تادیب نیست، اما اگر فرض کنید گفت اگر از دیوار مردم رفت بالا کمی مثلاً ادبش می کنیم این دیوار مردم بالا رفتن چون برای بالغش حکم ندارد این تادیب است این توجه نائینی را نمی دانم ملتفت شدید یا نه.

نائینی خودش ملتفت شد که یک جا را حمل بر تادیب بکند یک جا را حمل بر تعبد بکند آن نکته‌ی فنی‌اش این است اگر در بالغ آن حکم بود اینجا در صبی تعزیر است اگر در بالغ نبود تادیب است مثل اینکه بچه از دیوار مردم رفت بالا شما تادیبش می کنید.

لکان ثبوت هذه العقوبة من أثر فعل القصدی وأما لو ثبت لزومه فی غیر هذه المعصیة فلیس المراد منه إلا التادیب.

لطیف است این توجه بعضی از فقهای ما واقعا این توجه را در فقه ما اوائش را در مثل جامع المقاصد و اینها می بینیم بعد رشدش را در مثل کلمات مقدس اردبیلی بعدها مثلاً وحید خیلی این باب را باز کردند یعنی یک جداسازی خیلی لطیفی انجام دادند.

یک جا تعزیر است یک جا تادیب است این هوش و تصور دقتی که در مطلب می کند.

لیس العقوبة علیه لأجل ما صدر منه ،

این عقوبت نیست

بل لئلا یصدر منه بعد البلوغ بحیث ...

لذا فرقی هم این است حالا ببینید چقدر مرحوم نائینی لطیف است، فرق بین تادیب و تعزیر این است چون تادیب را حالا فرض کنید این

به علم امامت فهمید این بچه یا مریض است که این بچه یک ماه بیشتر نمی ماند، این اصلاً به بلوغ نمی رسد می گوید آنجا دیگر تادیب

فایده ندارد اما اگر عقوبت باشد چرا بکنند، دقت کردید فرق این دو تا را ؟

یک دفعه این کار برای بچه عقوبت است ولو به اندازه ای که سر ناخن هایش را روی زمین بکشند، یک دفعه تادیب است فرقی هم این

است که تادیب برای اینکه بعد از بلوغ کار زشت انجام ندهد.

اما عقوبت نه ثابت است حکم شرعی است لذا اگر فرق این را دقت بکنید متوجه می شوید که مرحوم نائینی لطیف بوده است.

این یک مطلب دقیقی است در فقه شما همیشه باید این کار را انجام بدهید، یعنی یک مطلب گفتید لازمش را بگیرید باز لازمش را

بگیرید و همینطور ادامه بدهید، در یکی از جهاتی که ذهن فقهای ما انصافاً خیلی باز شده است البته این در میان اهل سنت هم بوده

است، از همان قرن های سوم و چهارم ما داریم اما انصافاً این خیلی ذهن را باز کرد.

مرحوم نائینی می گوید اگر فهمید بل لئلا یصدر منه بعد البلوغ بحیث لو علم موته قبل البلوغ فتأدیه أيضاً لا وجه لا .

اگر می دانیم که در این مرضی که گرفت می میرد دیگر تادیب هم معنا ندارد

إلا أن یكون ... باز ملتفت شده، مگر اینکه بگوییم این عمل از او صادر شد برای دیگران منشاء مشکل است خودش به موت و حیاتش

است اما برای دیگران نه الا أن یكون نفس صدور الفعل منه نقصاً لأقربائه ، برای فامیلش منشاء نقص باشد.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين.